



عنوان مراسمات

میرزا جهان گیر خان شیرازی و
میرزا قاسم خان تبریزی

منهران محله امامزاده یحیی

کوبه مسجد فاضل خلیفالی

سرو انکارنده میرزا علی اکبر خان قزوینی

بیانته ۱۱ ذیحجه ۱۳۲۵ هجری

فَاِذَا نَفَخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ

هفتگی سیاسی تاریخی اخلاقی ، مقالات و لوایحی
که موافقت با مسلک ما داشته باشد با امضا پذیرفته
میشود در طبع و عدم ضمیمه اداره مختار است ،
یا کتبه ای بدون (مبر) قبول نخواهد شد ،
و وجه آیه نزهت کس و از هر جا که متاخر گرفته میشود

قیمت اشتراك سالانه

طهران دوازده (۱۲) قران

سایر بلاد ایران هفده (۱۷) قران

ممالک خارجه دو (۲) تومان

قیمت تک نمره

طهران چهار (۴) شاهی

سایر بلاد ایران (۵) شاهی

اخطار

عدم انتشار اوراق هفتگی صور اسرافیل را گویا همه
مشترکین محترم ما زودور و نزدیک دانسته اند بواسطه همچنان
و تعطیل عمومی بوده که کمتر از یکماه قاطبه ملت را در
ساعت مقدس مجلس شوری شب و روز بخدمات لازمه
مشغول داشت .

علت دیگر نیز تراجم شدن و شکستن در و بجزیره اداره
و تغییر مکان و تهیه اسباب کار بود ، ولی با ضرر و خسارتی
که وارد آمده بصاحبان اشتراك همان طوریکه در شماره
تفاوتدهم اخطار شد مجدداً نیز اعلام میشود که چهل و هشت
نمره را که قول صریح داده ایم و دوره کامل یکسال
است بخواست خدا منتشر میمائیم و نقض عهد نمیکنیم

چنانکه در شماره هجدهم گفتیم ، خلل در ارکان
مجلس شوری با حیات آخرین طفل تا بالغ ملت ایران
میانیت دارد ، این مطلب بی مأخذ و خالی از حقیقت

نیست ، و این دعوی مبالغه و خیال شاعرانه نبود
چنانچه چند روز نگذشت که همه کس فداکاری و همچنان
های عمومی فرزندان ایران را از ساحل بحر خضر تا
کنار خلیج فارس ، و از حدود آذربایجان الی سرحد
بلوچستان بحس و عیان مشاهده کردند ، و خونهای
پاک اولادان خلف کبکخسرو و دارای نخست را همه دیدند
که چطور بجوش آمد و از شدت دوران در عروق و
شراین آنان می گنجید ، و دیدند کورورها ایرانی بیکدل و
یک زبان بجهت حفظ حقوق و آزادی خویش چگونه اقدامات
غیرورانه بروز دادند ، و در میدان جان بازی قدمهای
مردانه گذاشته و در نگاهداری شرف و افتخار خود
و مخالفتی که با قانون اساسی شده بود با حرارت های سوزان
بچه اشتغال حاضر شده و سر از پا نشناختند .

آنها بیکه بتاریخ ایران نظری دارند میدانند که نیاکان
ابنای همین آزاده مردان بودند که از مشاهیر ملل عالم
شمرده میشوند و هزارها سال در دنیا باقیال و سعادت

زندگی کردند ، و این گمگشته خود را که اینک میخواهند باز دریابند برای آنان نازکی ندارد .

بشهادت تاریخ دنیا دوره های کامروائی و تمدن را ایرانیان بکرات دیده و هیچوقت مثل بعضی از ملل دیگر تن بذلت و خواری نداده اند .

ایرانیان بودند که در سایه درفش کلاه پاك سرشت پادشاهی هزارساله ضحاکان را بیک حمله منقرض کردند . ایرانیان بودند که در زمان شاهنشاهی کورس کبیر (۵۶۰ قبل از میلاد) بمالك وسبغه (مدی) و (لیدی) و (بابل) و آسپای وسطی را باج گذار خود نمودند .

ایرانیان بودند که در عصر (کامبیز) سلطنت چهار هزارویانصد ساله فراغه مصر را متصرف شدند . ایرانیان بودند که با داریوش اول قوانین مفضله ایجاد کردند و بر عمده معموره دنیای آنوقت بدالت حکمرانی داشتند .

ایرانیان بودند که در ایام پادشاهان اشکانی و ساسانی جلوتجاوزات امپراطورهای بزرگ و ملت نامی قلم (رم) را با کانهای بلند و شمشیر های برنده گرفته و نگذاشتند آن دولت فاتح قدیمی بخاک ایران بگذارد .

ایرانیان بودند که در دوره شهریاری ملت شاه سلجوقی و سلطان سنجر از حلب تا کاشغر و مالک شدند ، باز ایرانیان بودند که در همین اواخر در زیر پرچم نادر شاه افشار یا ملك الملوك مشرق بسرعت برق صاحب آن همه فتوحات نمایان گردیدند .

بواسطه همین مزایای تاریخی و فتوحات مشهور که اسنک شرافت و قبایله های محابت آنهاست طیفات مختلفه دسته بدسته در همین اوقات که اساس مشروطیت را میخواستند متزلزل کنند باهم عالیله و امتحانات متعابله معرفی شدند که جریده روزکار اعمال و افعال آنان را تا روزیکه نوع بشر حموه دارند سطر بسطر بالمیان نشان میدهد . و دفتر ایام جز بجز کلز های همگان رادر سینه خویش مادامه قیامت نگاه میدارد .

درین جنبش غمورانه بیشتر لشکر ما از سلسله جلبله حجج اسلام و علمای عظام کثرالله امثالهم است که از عقبات عالیات و سایر مالک ایران نیات حسنه ملت خواهانه

خود را تلگرافاً بمرکز مخبره فرمودند ، و حجج اسلام و سایر علمای کرام طهران هم که قیل از مشروطه شدن دولت تا الحال درین مرحله پیشقدم بوده و رنج خود و راحت دیگران را خواسته اند لمح غفلت روا نداشته و آنچه که لازمه سعی بشری است از قوه بغل آوردند ، و ایندسته از دوز و نزدیک بو سائل و طرق عدیده در معاونت و همراهی مشروطه طلبان و ضدیت با مخالفان عدل و داد بجد و جهد تمام از آنچه که صلاح حال مملکت است فرو گذار نکردند ، و مفاد حدیث شریفه (مداد العلمی افضل من دماء الشهداء) و خیر (علمای اقی افضل من اینبای بنی اسرائیل) بروشنی آفتاب بنظر خویش و بیگانه آشکار گردید .

باز برای اینکه گمراهان بیمغز و ابلهان پست فطرت از دنیا بخبر را بدوستی بیا کاهانیم با فریاد بلند که صدای آن بگوش آنها برسد میگوئیم ، این پیش آمد ایران خواست انزیدی است ، و این کوکب سبار یعنی کره زمین قوس نزول خود را پیموده و چندی است قوس صعود را می پیاید و وطن ما نیز بحکم طبیعت میخواهد مواجه با خویشد عالنتاب تمدن شود ، اگر عقول سلیمه عقلای عالم ، افکار صاحبان ارا صائبه ، جلالت قشونهای منظم و تدابیر سرداران نامی عالم بخواد این وضع جدید را بهم بزید صورت امکان نخواهد داشت زیرا که این اصلاح امور حتمی است و این ترقی و اقبال برای ایرانیان موهبتی است آسمانی .

اگر بر فرض محال يك فاجعه ناگهانی همه اولادان از شد ایران رانیست و نا بود کند فقط بکنفر هم که باقی بماند همان يك بن بحکم حقانیت یکه و تنها مساوات و حریت و تکمیل معنی مشروطیت را درین مرز و بوم به منصفه شهود می آورد تا چه رسد با آنکه بحکم اغابیت سی کرور نفوس که رشادت و جوانمردی و اصلاح طلبی را از اجداد خویش ارث دارند و مهیج و محرکشان رفتار و کردار پستپنهانشان است برای تغییر وضع و اصلاح امور با خونهای خود بجهت جان نثاری میباشده و دیگر پیش ازین تاب مذلت و پستی را ندارند ، و همه هم آواز میگویند در حال در لوکان مجلس شوری با حیات آخرین طفل ما بالغ ملت ایران میبایست دارد .

توضیح واضحی که تا کنون در ایران
بجبال آن نیستند !

البته بر همه کس واضح و مبهرهن است که در این اواخر
تمام مردم از خواب غفلت بیدار و ملتفت شده اند که
وضع قدیم مملکت یعنی عدم صرف آزادی شخصی ، یعنی
رواج بازار استبداد ، یعنی دزدی آشکار ، یعنی ظم
فاحش ، یعنی چشم از شرف پوشیدن و از رتبه انسانیت
پائین آمدن ، یعنی برای پول همکاری را متقبل شدن ،
و بواسطه پول عرض و ناموس و وطن و تمام آن چیز
هایی را که انسان برای آنها زندگانی میکند فروختن .
یعنی بی علمی ، یعنی کوری ، یعنی کوری ، یعنی
حماقت ، یعنی نفهمی صرف ، یعنی فرض
مضر طبیعت مملکت است و ایران را بحال امروز در
آورده است !

مسلماً است همینکه کسی ملتفت ضرری شد باید در فکر
علاج و چاره رفع آن ضرر بر آید !

آیا ما در این باب چه کرده ایم ؟ بلی به کار بزرگی
اقدام کرده ایم که هنوز باز نمیگذارند کاری بکنیم !
آن کار بزرگ کدام است ؟ آن کار بزرگ گسیختن زنجیر
عبودیت و رقبت افراد ملت و داخل کردن آنها را از
برای آزاری بجزرگه انسانیت است ! آن کار بزرگ
بنای اساس مشروطیت و کندن ریشه استبداد است !
حقیقاً وقتی که دیگر هیچ کس نتوانست ملت بمیل شخصی
تحکم کند و حق امر و نهی را داشته باشد آن ملت آزاد
است ، آن ملت زام نما و پیشوا و مقنن و تکلیف معلوم
کن میخواهد ، چرا ؟ زیرا که آزادی هر فردی از
افراد مملکت باید بدرجه باشد که آن آزادی باعث سلب
آزادی و اسباب صدمه نوع او نشود ، اما درجه آن
آزادی را نه سلطان ، نه وزیر ، نه وکیل ، نه قاضی
هیچ کس بجز قوه مقننه بحق معلوم کردن ندارد !

پس آن پیشوای سی کرور نفوس که نه با کسی خصومت
و نه با احدی خصوصیت دارد و بدون رودربایستی هر که
را قابل رتبه و مقام و هر کس را لایق و شایسته نییبه و سپاست
است پادشاه و کبیر مبدد همان قانون است !

پس (پارلمان) هر مملکتی کارخانه ایجاد قوانین

آن مملکت و ناظر اعمال قوه مجریه آن دولت است ،
اما بدیهی است که . قانون . یعنی چند جمله عبارت بر روی
کاغذ خودش بخودی خود نمیتواند مجرا شود و البته
یک قوه مجریه مخصوصی لازم دارد . عاملین قوه مجریه هر
مملکتی که آنها هستند ؟ عاملین قوه مجریه کابینه یا هیئت
وزراست که برای سهولت کار هر کدام یک شمیسه قوه مجریه
مملکت را در دست داشته مسئولیت آن را قبول کرده اند ،
قوه مجریه چیست ؟ فشار و اقتدار ملی است که بدولت
داده میشود یعنی قوه مجریه یا فشار هر مملکتی باید از
هر فردی از افراد آن مملکت زیاده تر باشد تا با احدی اجازه
نهدد که از جاده قانونی خود تخلف کند ، و استمدادها بر آن
داشته باشد که بقوه قهریه هر کسی را سر جای خود
بنشانند تا اینکه حقوق و آزادی افراد ملت محفوظ باشد ،
فشار حقیقی هر مملکتی چیست ؟ قشون است ! قشون
کیست و تکلیف و حقوق این سلسله در هر مملکتی چیست ؟
قشون چنانچه ذکر شد قوه مجریه مملکت است ! قشون
پاسبان حقوق داخله از تخطیبات خارجه و ضامن نظم
داخله است ! قشون حافظ ناموس ملت است ! قشون
حارس امنیت و آزادی مردم است ! قشون فدائی
وطن است ! خلاصه قشون پایه هستی هر مملکت است !
پس سرباز تکلیف بزرگ دارد ؟ بلی ! هر کسی سرباز
نمیتواند بشود ! سرباز باید از تمام ملت منتخب شود
و بهترین اشخاص هر ملتی باید بشرافت سرباز بودن نایل شود .
سرباز شیر دل مملکت است ! سرباز فرزند رشید
وطن است ! سرباز نماینده شجاعت و قوه ملیت ملت
است ! سرباز سرباز ملت است ! در عوض این خدمات
بزرگ سرباز محترم است ، سرباز شرف دارد . سرباز
عزیز است ، سرباز مواجب کافی دارد . سرباز از پول
ملت منزل راحت دارد . سرباز از پول برادران خود
لباسهای قشنگ تمیز و تازه دارد . سرباز غذای لذیذ
دارد ، سرباز اسلحه خوب دارد ، سرباز نوکر شخصی
کسی نیست ! حق سرباز را کسی نمبخورد ! سرباز
فدایگی نمیکند ! سرباز مزدوری نمیکند ! میربند
که سرباز است قلبان نمی آورد ! سرباز است که سرباز است
مهتری نمیکند ! سرباز افتخار دارد که متعلق بخانواده
محترم نظام است !

خوب است نظری بتاریخ افکنید و در حال گذشتگان غوری فرمائید ، مگر عظمت اسلام بواسطه شمشیر نبود ؟ مگر اقتدار یونان و (روم) بواسطه قشون نبود ؟ مگر قوت ایران قدیم بواسطه قشون نبود ؟ مگر بنا و همتی و عظمت و افتخار دولت آلمان بواسطه قشون نیست ؟ اگر ژاپن قشون مبدداشت داخل در جرگه دول معظمه میشد و از منافع بحارنی و ثروت (منجوری) و (ساخالین) بهره میبرد ؟ و دولت معظمی را مثل روسیه میتوانست مغلوب کند و حقوق خود را حفظ نماید و جلو دست درازیهای رقیب را بگیرد ؟

اگر طرف مقابل قشون مرتبی مبداشت آبروی فتوحات قرون گذشته را باین آسانی از دست مبداد ؟ ایا اگر ما هم قشون مبداشتیم دولت عثمانی سرحد مارا متصرف میشد ؟ ! آیا همسایه گان ما جرأت مارا داشتند ؟ ! !

پس معلوم می شود که بی سرباز قوه مجریه حقیقی نیست ، پس امنیت نیست ، قانون نیست ، مشروطیت نیست ، آزادی نیست هیچ چیز نیست !

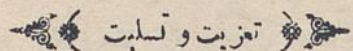
خوب ! در هر چه مسئله مهمی ملت ، وکلا ، و وزراء ، امر او تمام اشخاصیکه رشته حیات مملکت در دست آنهاست چه کرده اند ؟ هیچ ! روز نامه جات ما که حفظ حقوق مشروطیت و ناصر اعمال افراد ملت و آئینه عقیده های مردم هستند در این باب چه نوشته اند و چه یاد آوری کرده اند ؟ هیچ ! چرا هیچ ؟ ! زیرا که بعضی مبدانند و برخی نمیخواهند ! بعضی خیال میکنند که ما قشون داریم ، چه اشتباه بزرگی ! چه خیبط عظیمی ! مجدداً تصریح میکنیم که فعله سرباز نمیشود ! گدا سرباز نمیشود ! دلاک سرباز نمیشود دزد سرباز نمیشود ! خائن سرباز نمیشود ! آدم بیسرف سرباز نمیشود ! پیره مرد هفتاد ساله سرباز نمیشود ! بی مجازات و بدون نظم و نسق سرباز نمیشود ! بی علم سرباز نمیشود ! چاق سنگ نمیشود ! باین ترتیب پس در ایران سرباز نداریم و فقط از روی بونیچه فطره و مستختم خانه میگیریم ! میگویند که ایران پول ندارد و نمیتواند متحمل مخارج قشون شود ! سندی فرمائید و بی ملاحظه سخن مگوئید تا قدری از روی قاعده

حرف بزیم ! عایدی اسروزه ایران با تمام خرابی های که دارد و دزدی ها بیکه هنوز رفع نشده است و به این زودینها رفع نخواهد شد بیست و پنج کرور تومان است ، دول دیگر اغلبی تقریباً يك ثلث عایدی مملکت را به قشون مبدهند ما چون فقیر هستیم يك ربع بلکه يك خمس (بودجه) خودمان را بقشون مبدهم . به عبارت دیگر از پنج الی شش کرور بوزارت جنگ خودمان واگذار می کنیم .

با این مبلغ چه قدر قشون مرتب میشود نگاه داشت ؟ در صورتیکه ماه بجه مواجب کافی به صاحب منصب و تاین و منزل و لباس و خوراک و سایر مخارج سرباز را بدهم بیست و پنج هزار و کسری . الی سی هزار و کسری قشون خواهیم داشت که تمام این قشون را به پنج نقطه مهم ایران که آذربایجان ، لرستان ، فارس ، خراسان و طهران باشد تقسیم کرده این ایالات را از هر شری محفوظ میبایم .

مگر از قدیم بودجه نظام هشت کرور تومان نبود ؟ منتهی این هشت کرور را سابق مبدزدیدند الحال شش کرور تومان آنرا بصاحب حقیقی برسانید و دو کرور دیگر را به مصارف دیگر مملکتی خرج نمائید . حالا که محل پنج کرور کسرخ مملکت بواسطه کسر مواجب های بیمنی پیدا شده بلکه يك کرور هم اضافه بر ماخذ باقی مانده است پس چرا نظام ایران را مرتب نمیکنید ؟ ! باز خوا هید گفت پول نیست ؟ ! اما تا قشون نباشد پول هم نیست ! چرا ؟ زیرا که تا قشون نباشد مالیات نخواهند داد ، گمرک نخواهند داد ، حقوق دیوانی را نخواهند داد ، یعنی چشمه دخل دولت بکلی خشک خواهد شد و تمام ادارات بدتر از امروز خواهند خوابید ! فرض کنید که امروز فرد است تمام ادارات از بی پولی بسته شده اند .

(بقیه دارد)



۹ ساعت از شب چهارشنبه سوم ذیحجه ۱۳۲۵ گذشته انوشه روان ارباب فریدون یارمنی زردی مدیر تجارخانه طهران جهانیان را که در حسن معاشرت و درست کاری و

نوع خواهی مشهور خویش و بیگانه بودیکدسته از اشرار که برای کشتن مشروطه خواهان مأموریت مخصوص داشته اند با قمار و غداره آن جوان بیگناه را در خوابگاه خانه اش بیرحانه در جلو چشم اهل و عیالش با چند زخم منکر که بسرو پهلوش زدند هلاکش نمودند و صاحبان و جندان و عموم ملت ایران را به متبادر چه که حس بشری درک مینماید متالم و متأثر نمودند ! از این پیش آمد ناگوار اعضای اداره صور اسرافیل کمال هم دردی و اندوه و حزن را داشته و بواسطه اطمینان کالی که به هم غالبه و همراهی ملت داریم تمام پارسبان عظم دور و نزدیک تسلیت و قول صریح میدهیم که بخواست خدا در سایه مجلس مقدس شوری شهید الله از کانه عنقریب مرتکبین گرفتار و قصاص خواهند شد و انشاء الله این عقیده را سخ ما از قوه بقل میرسد .

چرندک پرنده

دیروز از صبح تا ظهر در فکر بودیم که با چند نفر برای بودن مشتریهای صور اسرافیل درین عمره چه بنویسیم چه ننویسیم که خدا را خوش بیاید . عجب گیری افتادیم و سر پیری و پشمان را بدست عمر و زید دادیم که ول کن مسئله نیستند و دست از سر ما بر نمیدارند . لاله الله . این آخر عمری چه گناهی کرده بودیم . اینهم کار است که یکمرتبه درواز شد و از پشت پرده سر و کله جناب سک حسن دله با یکمرد نا شناختی نمایان گردید ، بعد از تعارفات رسمی بسک حسن دله گفتم آقا را میثنامم سرگوشی بطوریکه رفیقش نمی شنید گفت خیلی غریب است که هنوز یک همچو آدمی را نشناخته . امروز صبح نمیدانم بصورت کی نگاه کرده که بخت و اقبال همت رو نموده که باید بزیارت ایشان برسی . من هرچه بخواهم تعریف او را بکنم مز و یکسر را نگفتم ، همین قدر بدان تو نمیری مرزندام بپزند . سبیلانرا یا زخم کفن کرده ام که در بزرگنبد کیود مثل و مانند ندارد . خیلی پر است . یک دو یا علم است . یک عالم کمال است . هر کتابی را از عربی و فارسی و ترکی و فرانسه و آلمانی و انگلیسی و روسی حتی زبان (سانسکریت) و چینی و ژاپنی و عبری

چه میدهونم هر زبونی که در دنیا متداولست همه را خوانده . و هیچ جائی در دنیا نمانده که ندیده باشد . گوش هاش را می بینی باد کرده در سفریکه با () بقطب شمال رفته . سرما زده . هر کس که بعقلت برسد آدمی بوده و چیزی می فهمیده همه را دیده و پیشیشان درس خوانده . هر مرشد و پیر و خلیفه که در ایران و هندوستان است نزدشان سر سپرده و خدمت همشان جوز شکسته . الان یکسال یکسال و نیم بلکه دو سال تمام است که در جامع آدملان شب و روز خدمت میکنند . و در شیکه رئیس آدملان با دوازده نفر از اعضای جامع . . . را دیدند و پول هزار متقال طلا گرفتند و او را آدم کردند و ورقه آدملتش امضا شد بمرک خودت اگر مهرش یای آن کاغذ بمخورد بیک پول نمی ارزید . و ده تومان و سه قرانی را که رئیس آدملان از مردم میگردد و آنها را آدم میکنند ده بکس بچوب ایشان میرود . و عربضه را که روی کاغذ آبی . . . بملکم خان نوشت بخط همین آدم است . و بعد از آنکه رئیس آدملان برای رسانیدن آن کاغذ به سمت فرنگستان حرکت کرد رکن السلطنه و مختار الدوله و متمد الدوله و باصر السلطنه را در غیاب رئیس این نواب جامع قرار داده . و همین نظام را بواسطه خدمتی که چند سال قبل در سیستان در تعیین حدود سر حد ایران و افغانستان بملت و دولت خود کرده و نا بحال هیچ کس یک بارک الله همت نگفته بود همین اوقات در جامع او را ملقب بسفیر آدملان نمود . و پرنس ارفع الدوله را هم شنیده ام بمخواهد ملقب به (محب ایران) کند . حاج ملک التجار را هم میگویند ملقب به (امین ملت) کرده . چه درد سر بدهم . استخوانها خورد کرده . دود چراغها خورده نا حالا باین مقام رسیده . باز هم بگویم . حسن سلوکش بدرجه ایست که با همه اهل این شهر از مسلمان و زردشتی و فرنگی و ارمنی و یهودی و بابی و مستبد و مشروطه راه دارد . و با کسی نیست که رفاقت و دوستی نداشته باشد . از شاه و گدا او را میشناسند . ماشاء الله ماشاء الله دل شیر دارد . در همین شلوقی که فلک جرئت بیرون آمدن از خانه را نداشت شب و روز بی اینکه یک چاقو همراهش باشد بکه و تنها

همه جا میرفت و همه کس را مبدید ، سر شب ها در زیر چادرهای مبدان توپخانه خدمت حاج معصوم و صنیع حضرت و مقتدر نظام تر دماغ میشد و وقت شام دربالا خانهای توپخانه و ارك و مدرسه مروی حضور آقا شیخ فضل الله و سید علی آقا و سید محمد یزدی نه چین پلو و کباب جوچه میخورد ، و وقت خواب با مجلل السلطان روی يك تخت خواب میخوابید ، روز ها هم که خودت دیدی در بهارستان نهار میخورد ، با اینکه تو بهتر مبدانی من عقل و مقل درستی ندارم و هر را از تر تمیز نمیدهم مبدانستم که در آن هرج و مرج نباید همه جا رفت هی بهش میگویم رفیق این چند روز قدری از دیدن این و آن دست بکش که از حزم و احتیاط دور است میگفت تو جوانی و همه چیز را نمبدانی مگر نشنیده که شاعر گفته (چنان بانیک و بد سر کن که بعد از مردنت عرفی) (مسلمات بزرم شویدا و هندو بسوزاند) خوب که حرفهایش را جناب سک حسن دله زد گفتم حالا غرض از تشریف فرمائی چه بوده ، گفت اگر چه روم نمیشود بگویم ولی از تو چه پنهان اینروزها که روزنامه شما چاپ شده مبدان مردم شهرت دارد که چشته شما خالی شده و مطلبی ندارید بنویسد من منکر بودم و مبدانستم همین اوضاع ده بیست روز ایران بقدر یکسال برای شما مطلب تهیه کرد ، گفتم یخبال باش هر چه میخوانند بگویند خوبست آقای تازه رسیده هم قدری از صحبتهای خود بنده را مستفید فرمایند ، مگر چشم ما شور است ، یا لباقت فرمایشان را نداریم ، روبه آقا کرده و عرض نمود چون حضرات در این مدت در بهارستان بودند و از هیچ جای دنیا خبری ندارند خیلی بیجاست اگر اطلاعات خودتان را برایشان بفرمائید ، جواب دادند .

این روزها شر از در و دیوار برای آدم بدبخت میبارد منم که بخت و طالع درستی ندارم مبرسم یکحرفی بزرم وباسم من درز کند و مأمورینی که بتازگی برای کشتن اشخاص مخصوص معین شده اند کارم را تمام کنند و پیش دست پدر مرحومم روانه ام نمایند ، مگر سرم را داغ کرده اند یابنگ کشیده ام ، مگر از جام گذشته ام ، مگر احقتم ، میخوای مرا هم بکشتن بدی . آیا

چند شب قبل نبود که باغداره دوتا کلاه نمدی و یکسپیدی که خودت او را میشناسی سر بهاء الواعظین را شکافتند و کم مانده بود بمیرد ؟ ! میخوای شکم مرا هم مثل شکم فریدون زردشتی شب بیایند پاره کنند و این سرسپاه زمستان بچهام را یتیم بی کس نمایند ؟ ! آیا من از ناصر الملک وزیر الوزرای ایران متشخص برم ؟ که شب دوشنبه ۹ ذی قعدة در گلستان در اطاق تاریک چپش کردند ! و اگر محض حفظ شرف نشان کردن بند انگلیس (چرچیل) بدادش برسیده بود تا بحال هفت تا کفن پوسانده بود ؟ ! آیا من محترم سراز مشیرالدوله وزیر امور خارجه ام که شب بار دهم بخانه اش رفتمند ! و اگر سر بازهای دم در بیدار نبودند خدا مبدانست باوجه میگردند ؟ ! من سر باز دارم ، من سوار دارم که شبها در خانه ام کسبک بکشند ، من خودم و همین دوتا گوشام ، میخوای من هم شب در خانه ام تمام خواب راحت نکشم ، جلوروزنامه نویس حرف میشود ، عجب از عقل تو ، اینها خودشان از همه جا خبر دارند یعنی نمبدانند که این دوز و کلکها را بتوسط نایب السلطنه و سمدالدوله و مجلل السلطان و اقبال الدوله و مختار الدوله و امیر بهادر و سلاطین علی خان و محمد حسن خان پسرش که اگر انگشتش را در دریا بزنند خون میشود و مفاخر الدوله چپند ، و مقتدر نظام و حاج معصوم و صنیع حضرت را لوطبانه بسپیل مردانه آن کمبکه خودت میشناسی قسم دادند که پول بگیرند و جاناً و مالاً در انهدام مجلس بکوشند و مشروطه خواهان را بکشند اینها خودشان روز شنبه ۹ ذی قعدة در خیابان چراغ گاز بودند و صنیع حضرت و مقتدر نظام را مثل (کور پاتکین) و (استاسل) دیدند که پیشا پیش بچهای چال مبدان و سنگلج و شغال آباد و غیره از دو سمت بانظام بطرف مجلس رفتند و اگر بملاحظه جمعیت هوا خواهان مشروطه نبود همان روز دست بکار میشدند ، مگر روز یکشنبه بچشم خودشان ندیدند که بچه بچه های طهرون حله بمجلس آوردند و چندتیر (رولوه) به (طالبو) و سردر بهارستان خالی کردند ، و تا چند نفر مشروطه طلب با شلول و تفنگ آنها را تعاقب کرد از آنجا به مدرسه علمیه رفته و معلم ها و اطفال صغیر مسلمانان را میخواستند بکشند . و بعد در توپخانه جمع شدیم با ذکر (ما مشروطه نمیخواهیم) سید محمد یزدی و سید علی آقا و شیخ

فضل الله وعاملي و رسم آبادي و سيد محمد قفرشي و حاج
 ميرزا ابوطالب زنجاني و نقيب السادات و پسرش و اكبر
 شاه و حاج ميرزا لطف الله روضه خوان و سلطان العلماء
 و جعي ديگر از سيد و آخوند را كه قبل از وقت
 اسمهاشان را در دفتر اين (ميانر) مائشائي خوانده بودند
 در زير چلدرها و بالا خانه هاي توپخانه حاضر نمودند و
 لسكناسهاي روسي و پلو هاي چرب پر ادويه و قرابه هاي
 عرق محله همه را گرم كار كرد و در آن چند روز
 بقول خودشان ميخواستند خلك مجلس را بتوبه كنند .
 مگر قاطر چي ها و مهترها و ساربانها و قورخانه چي ها
 و زنبور كجي ها و توپچيهاي همداني و همه كتو گريختها
 و ياردم سائيدها و قاربازهاي خرابه ها و پشت بامهاي بازار
 و كاروانسراهاي طهران را نديدند كه بزور تفنگ هاي
 (ورنيل) و ششلولهاي نو كه از ذخيره مخصوص بانها
 داده شده بود عبا و كلاه و بول و ساعت براي كسي باقي
 نگذاشتند و دكا كين كسيه بيجاره را چاپيدند ، و هر
 مسلماني را كه با كلاه كوتاه و (پالطو) ديدند بگناه
 اينكه از هوا خواهان مجلس است با كرد و قومه قطعه قطعه
 كردند ، و ميرزا عنايت بيجاره را براي اينكه گفته بود
 مشروطه خولهان مسلمانند و عدالت ميخواهند كشتند
 و بعد از مثله كردن جديش را مثل لش گوسفند يك
 روز و يكشب بدرخت توي ميدان مشق آوختند ، اين
 ها مگر اطلاع نداشتند كه وراميني هارا كه اقبال الدوله
 براي كمك خواسته بود با شبيخ محمود و حاج حسن خان
 (قرچكي) و حاجي ميرزا علي اكبر خان عرب و حاجي
 حنين خان و آقا محمد صادق دولابي و حاجي محمد عليخان
 كلانتر سواره و پياده وارد توپخانه شدند و نشنيدند حاجي
 حسن خان فرياد ميكرد كه مجلس را خراب ميكنم و قالبهاي
 آنجا را ميبرد هم پالان الاغ هاي ورامين كنند ،

آيا نشنيدند اند كه يك عصاي مرصع بشبيخ محمود
 دادند .
 آيا خبر ندارند كه سيد هاشم سمسار و علي چراغ و اكبر بلند
 و علي خداداد و علي حاج مصوم و عباس كچل و آقاخان
 نايب اصطليل و حسين عابدين عرب و حاجي محمد علي قصاب
 و نادعلي قصاب و حاجي صفر قصاب و سيد قهوه چي قهوه
 خانه فلكي ها همه كه با سيا و كرد چلق كن توپخانه بودند و ممر كه

را گرم ميكردند .
 مگر اينها خودشان را پورت چي در مدرسه مروى
 نداشتند كه بدانند از چلو و خورشهاي پر زعفران آنجا
 گربه هاي مدرسه هم مست بودند و زيادي شام و نهار آنها
 بازار مرغ فروشها را رنگين کرده بود ولي براي گول
 زدن ساده لوحان و اجتماع بسرداري گوهر خماري معروف
 كه يك عمر در افواج خدمت کرده و عاصبه سي چهل نفر زن
 و دختر را با چار قدهاي سبز دستور العمل داده بودند
 كه روي جزوه قرآن نان بگذارند و در انظار مردم
 گريه كنسان بجهت شكماي تخمه كرده آنها بمدرسه
 بياورند .

مگر اينها اهل طهران نيسند و آب انبار به آن بزرگي
 جنب مدرسه مروى را نديده اند كه با اندازه درياچه ساوه
 آب دارد و لي بتعليقات مخصوص سقاها كه از خارج
 ميخواستند آب به مدرسه بياورند يكي دو نفر سرباز
 بدستور العملي كه داشتند خبك سقاها را ياره ميكردند ،
 هر حرفي را كه همجا ميشود زد مگر تو خودت هم روزه
 باهن بمدرسه نمي آمدي و نمي ديدي كه حضرات بعوض
 آب (ليموناد قازان) (و سبقون) ميخوردند .
 يعني ميتوان رستي رستي باور كرد كه اهل طهران نفهميدند
 كه باين جمله ها و تدويرهاي واضح و آشكار بعد از آن همه
 قتل و غارت كه با مر آنها شد ميخواستند لباس مظلوميت
 بپوشند ، اگر مردم طهران واقع اين همه بي اطلاع
 و زود باور باشند بايد يك فائحه براي همشان خواند و
 ديگر هيچ اميد وار از شان نشد ، ولي من هر چه
 فكر ميكنم مي بينم اينطورها كه من خيال کرده ام نيست
 ، اين مردم با اندازه پشت و روي هر كاري را مي بينند كه
 خبط نمي كنند ، و از زيادي هوش و زرنگي مورا از
 ماست ميكنند ، و دشمن و دوست خودشان را ميشناسند
 ، و تا بحال بي گذار باب نرده اند .

همه اين مطالب را كه گفتم اينها ميدانند ولي دو مطلب را
 نميدانند آن را هم ميگويم ، يكيش اين است كه هماندروز
 هاي اول توپخانه (يقال اوغلي) معروف را ديدم كه
 با غداره تحت هر كس را ميشناخت كه مشروطه خواه است
 عتب ميكرد و كم مانده بود كه يكي دو نفر را زخم بزند .
 ديگر اينكه يك روز از همان روز ها ديدم يك دسته از

دشمنهای توپخانه از خپایان ناصری بر میگرددند و (اکبر بلند) آقا سید باقر روضه خوان را مثل يك بچه کوچولو روی دوشش سوار کرده و با بسرها و قوم خویش هاش آمدند زیر چادرها ، بواسطی از پسرش پرسیدم زنده این چه بازی است گفت والله بالله ما مقصیر نداریم می خواستیم برویم بمجلس در بازار بر خوردیم بمحضرات بزور خواستند ما را بتوپخانه بیاورند پدرم هر چه التماس کرد ول نکردند آخر گفت من ناخوشم و راه نمیتوانم برم الاغ يك نفر حاجی را بزور گرفتند و او را سوار کردند و صاحب خر عقب سر ما فریاد می کرد خرم را بدهید پدرم پیاده شد بعد اکبر بلند او را بدوش خودش سوار کرد ، چون در تفریه همین اکبر تو پوست شیر میبرد داش ها آنروز آقا سید باقر را ملقب (بشیر سوار) کردند .

این حرفهای را که زدم همه را اینها شنیده بودند مگر همین دو مطلب آخر را و چون هنوز مرا نشناخته اند و درجه علم و اطلاع مرا نمیدانند لازمست که مدتی باهم آمدم و شد کنیم تا بدانند که من آدم بی سرو پائی نیستم ، حالا که سرشان را درد آوردم اگر وقت دارند چند دقیقه دیگر هم صحبت کنیم و مرخص شویم ، گفتم بفرمائید گفت ، این روزها از چند نفر که سنگ هواخواهی ایران را بسینه میزنند و خود را طرف دار ملت میدانند می شنوم میگویند میخواهیم صلح کنیم ، می گویم آقایان این حرف غلط است ، مگر مابین دولت ایران و يك دولتی دیگر نزاعی شده که مصالحه کنید و باز يك معاهده تازه مثل عهدنامه (ترکمن جای) برای بدبختی ملت بنهند ، گفتند خیر ، گفتم پس چه شده گفتند مگر تو اهل این شهر نیستی گفتم چرا گفتند معلوم است که در اینصورت یا خواب بودی یا مثل بعضی بی طرفها زیر کرسی لم داده و حال میکردی عرض کردم اینطور نبود من هم جزو همین ملت بیچاره مظلوم بودم که محض مخالفت با قانون اساسی همچنان داشتند و نگذاشتند حقوقشان یا اعمال بشه نزاعی در میان نبوده ، زقشون کیی شده ؟

دو سال تمام مردم کرورها ضرر کردند و هزارها خودشان را بکشتن دادند تا این قانون اساسی را که معاهده بین سی کرور ملت و پادشاهان وقت است امضا شد

و هنوز مرگش نمشکیده بود بخلاف آن عمل کردند ، بعد از تهداتی که صورت آنرا همه مردم ایران حتی پیره زنها و اطفال هم حفظ کرده اند و صورت قسمی که در پای قرآن رذو بدل شد حالانکه باز میخواهند صلح کنند ، از این حرف باندازه کوك شدند که خدا حافظی نکرده رفتند و درین راه می گفتند این هم از همان آشوب طلب ها و فتنه جوهاست که شهر را بهم میزنند .

خوبی شمارا اذیت کردم این حرف را میزنم و بلند میشوم آیا در کدام يك از دول مشروطه وزرای مختار و سنرای دول متحابه که نمایندگان دوات و ملتند حق دارند در خلوت پادشاه مملکتی را ملاقات نمایند که حالا چند روز است حتی ترجمان (دروگمان) ها و مستشار دوات های آلمان و اطریش و عثمانی و سایر وزرای مختار و سفرا با اعلیحضرت هایونی خلوت میکنند ! مگر ما نمی دانیم که این حرکت مخالف با مشروطیت و شأن و مقام سلطنت ایرانت است ! مگر ما نمی دانیم که جز سفیر کبیر هیچ يك از سفرا حق ندارند به سنائی با هیچیک از سلاطین خلوت کنند ، مگر ما نمی دانیم که بر حسب ندرت يك سفیر یا يك وزیر مختار از طرف شخص امپراطور خویش فقط برای گفتگوهای که دولتی نباشد میتواند پادشاهی را به بیند ، مگر میشود دیگر مردم گفت این حرفها بشما نیامده ، اگر در واقع این حرفهایی که من زدم خارج از حقوق بین دول و ملل است دیگر نگویم و در دهانم را مهر بزنم ، هنوز این صحبت تمام نشده بود که جناب سگ حسن دله برخواست و گفت تا بادم نرفته بگویم ، واقع خبر دارید که شب سه شنبه ۹ همین ماه اول بابا نه و سردار میدان توپخانه یعنی صنیع حضرت را ژاندارم ها و اجزای نظمه در خانه حاجی علی بنی کاشی بز پدر زتش با چادر نماز و شلپه از زیر کرسی دستگیر کردند ، و الان چند روز است در محبس اداره نظمه محبوس است این را گفت و هر دو از جا بلند شدند هر چه اصرار کردم قدری دیگر تشریف داشته باشی گفتند باید برویم اگر عمری باقی ماند باز شمارا می بینیم ، گفتم آخر اسم شریف آقا را ندانستم سگ حسن دله گفت اگر محرمانه بماند و جانی بروز نکند می گویم ، گفتم خیر آسوده باش و بگو بواسطی تو گوشم گفت (نخود همه آتش)